



من صلاحیت نقد نوشتن ندارم!

مهدی طهوری

دستش مانده، در یک رمان علمی - تخیلی خیلی، باید جالب باشد. اما چند سطر بعد که می‌فهمم منظور از جنازه، پیکر بی‌جان گربه ملوک خانم است. بی‌حال می‌شوم؛ در حالی که ممکن است این ترفند در ذهن یک نوجوان خوش بنشیند. ذهن من از یک طرف به دنبال نشانه‌های آشنا می‌گردد و حال و حوصله همان فضاهای تکراری، سفینه و دشمنان گول‌پیکر و ویروس و دکمه خودکار و صداهای خشک رایانه‌ای را ندارد، از طرف دیگر در ذهنم کلیشه شده که در رمان نوجوانان، قهرمان باید کلی دشمن داشته باشد و بر همه آن‌ها پیروز شود. در این داستان، نشانه‌ها تکراری است و شخصیت اصلی (جلال) هیچ دشمنی ندارد. درواقع، ماجرای خاصی برای او اتفاق نمی‌افتد و او فقط شاهد ماجراهایی در یک سفر فضایی است. قدری گره و گره‌گشایی در همان صفحات اولیه وجود دارد و در باقی داستان، تقریباً گرهی نیست که من به گشوده شدن آن علاقه‌مند باشم. در حالی که ذهن نوجوانان، ممکن است نه تنها به دنبال نشانه‌ها آشنا نگردد، بلکه نشانه‌های قدیمی را هم ترجیح بدهد و چون مثل من در بند گره و گره‌گشایی و ماجرا

پیش از این، هنگامی که هنوز کودکی را پشت سر گذاشته بودم، مثل خیلی‌های دیگر، کیهان بچه‌ها می‌خواندم. آن وقت‌ها داستان‌های آقای عبدالمجید نجفی، سهم ویژه‌ای از خوانندم را تشکیل می‌داد و من واقعاً از خواندن این داستان‌ها لذت می‌بردم. هنوز هم بعضی از آن‌ها را در خاطر دارم. و حالا بعد از سال‌های سال، رمان نوجوانانه «مسافر سیاره اوراپوس» به دستم می‌رسد که خواندن هفتاد صفحه آن، یک ماه طول می‌کشد. آن شوق و ذوق کودکی و این بی‌میلی بزرگسالی، ما به این فکر فرو برد که نقد حقیقی این گونه داستان‌ها را در یک کلام باید نوجوانان مخاطب انجام دهند و آن یک کلام هم این است: «از این داستان خوشم آمد/ نیامد.»

و من خود را برای نقد این داستان صالح نمی‌دانم. و چند سطری که در ادامه می‌نویسم، در پاسخ به این سؤال است که: «چرا خود را دارای صلاحیت نقد رمان نوجوانانه «مسافر سیاره اوراپوس» نمی‌دانم.» رمان این گونه آغاز می‌شود: «دلش خنک شد؛ اما جنازه روی دستش مانده بود.» سطرگیری است و مرا می‌برد به حال و هوای اتفاقات پیچیده و جنایی. خصوصاً که رابطه یک نوجوان ایرانی با جنازه‌ای که روی



عنوان کتاب: مسافر سیاره اوراپوس
 نویسنده: عبدالمجید نجفی
 ناشر: ذکر، کتابهای قاصدک
 نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۰
 شمارگان: ۴۴۰۰ نسخه
 تعداد صفحات: ۸۰ صفحه
 بها: ۴۵۰ تومان

در این داستان، نشانه‌ها تکراری است و شخصیت اصلی (جلال) هیچ دشمنی ندارد. درواقع، ماجرای خاصی برای او اتفاق نمی‌افتد و او فقط شاهد ماجراهایی در یک سفر فضایی است. قدری گره و گره‌گشایی در همان صفحات اولیه وجود دارد و در باقی داستان، تقریباً گرهی نیست که من به گشوده شدن آن علاقه مند باشم

ذهن کلیشه‌ای من عادت کرده که در داستانی چنین، به دنبال ارجاع باشد. وقتی مثلاً گربه ملوک خانم که ابتدا محور داستان است، در سفر فضایی جلال نقش ایفا نمی‌کند و فقط جلال را به سیارات دیگر می‌کشاند، اذیت می‌شوم

به سیاره‌ای آلوده می‌رود و در آن جا متوجه می‌شود که سر او با سر گربه عوض شده است. او در آن سیاره، با مردی آشنا می‌شود به نام هرنایوس که آدم فضایی است. هرنایوس که زنش را در یک حادثه فضایی از دست داده، به جلال کمک می‌کند تا سرواقتی خود را به دست بیاورد. در سیاره، موجودات وحشتناکی زندگی می‌کنند که ممکن است باعث نابودی سیاره شوند. به پیشنهاد هرنایوس، جلال به سیاره دیگری می‌رود تا از آن جا «مهر گیاه» بیاورد و سیاره اوراپوس را نجات دهد. جلال به سیاره دیگر می‌رود و اتفاقاً با زن هرنایوس برخورد می‌کند و آن‌ها باهم برمی‌گردند. سپس جلال به زمین باز می‌گردد و صبح که برای نماز صبح بلند می‌شود، از اتفاقات دیشب چیزی به خاطر ندارد.

در ساختار این طرح، من تنها دو نقطه تازه می‌بینم: ۱ - کشتن گربه ۲ - عوض شدن سرجلال با سر گربه. باقی طرح به نظر من کاملاً تکراری است.

من این طرح را به یک نوجوان، به نام راضیه زحمتکش که در سال دوم راهنمایی درس می‌خواند، ارائه دادم تا برآیم بگوید: ۱ - کجای این داستان به نظر او تکراری

نیست، راحت تا آخر کتاب پیش برود. ذهن کلیشه‌ای من عادت کرده که در داستانی چنین، به دنبال ارجاع باشد. وقتی مثلاً گربه ملوک خانم که ابتدا محور داستان است، در سفر فضایی جلال نقش ایفا نمی‌کند و فقط جلال را به سیارات دیگر می‌کشاند، اذیت می‌شوم. خصوصاً که یکی از نقاط عطف و شگفت داستان، آن جاست که سرجلال با سر گربه عوض می‌شود و احساسات جلال «گره‌ای» می‌شود. هم‌چنین وقتی حرف از دایی جلال به میان می‌آید و داستان حس و حالی کاملاً ایرانی می‌گیرد (خصوصاً که دایی جلال با آن که شخصیتی فرعی است و فقط در یکی دو صفحه وجود دارد، قابل باورتر از بقیه شخصیت‌هاست)، انتظار دارم باز هم دایی را ببینم که نمی‌بینم. در حالی که نوجوان ممکن است به دنبال این ارجاعات و دوباره دیدن‌ها نباشد.

گونه‌ای ساختارگرایی مدرسه‌ای وجود دارد که کارش ارائه طرح یک اثر است (توجه: اگر می‌خواهید از خواندن متن رمان لذت ببرید، از خواندن طرح اجتناب کنید).

طرح «مسافر سیاره اوراپوس»، چنین چیزی است: جلال گربه همسایه را می‌کشد. همان شب، سفر فضایی‌اش آغاز می‌شود و ناخواسته،

می‌رسد؟
۲ - از کجای داستان بیشتر خوشش آمده است؟
راضیه زحمتکش، در پاسخ من گفت که هیچ کجای داستان به نظر او تکراری نیست و از آن قسمت که جلال با همسر هرنایوس به سیاره اوراپوس باز می‌گردد، خیلی خوشش آمده است.

وجود چنین اختلافی بین دیدگاه من و دیدگاه یک نوجوان کاملاً طبیعی است، اما اصلاً انتظار نداشتم که هیچ کجای طرح رمان «مسافر سیاره اوراپوس»، برای نوجوانی که دائم در معرض فیلم‌ها و کتاب‌های فضایی است، تکراری نباشد؛ خصوصاً نوجوانی که چندان هم با کتاب و کتابخوانی بیگانه نیست. حرف آخر این که در رمان، «مسافر سیاره اوراپوس»، من هیچ نمادی نمی‌بینم و این اثر در ژرفنای خود، برای من تهی است و لایه‌های دوم و سوم ندارد. داستان آن نیز در نگاه من تکراری است و خلاقیت نویسنده، در به وجود آوردن فضایی تازه، چندان شکوفا نبوده است. و در یک کلام: این داستان برای من، داستان قابل باوری نیست. با وجود این، به معنای مردود دانستن این اثر نیست؛ چرا که من در خود این صلاحیت را نمی‌بینم که اثری را رد یا قبول کنم.